

با خودم می‌گفتم:
زندگی، راز بزرگی است که در ما جاری است
زندگی فاصله آمدن و رفتن ماست
رود دنیا جاری است
زندگی، آبتنی کردن در این رود است
وقت رفتن به همان عریانی؛ که به هنگام
ورود آمده‌ایم

دست ما در کف این رود به دنبال چه می‌گردد؟
هیچ!!!
زندگی، وزن نگاهی است که در خاطرها می‌ماند، شاید این حسرت بیهوده که بر دل داری، شعله گرمی امید تو را، خواهد کشت
زندگی درک همین اکنون است...

صفحه
۶
شماره
۲۵۹۰
سال
بیست و پنجم



ملار همسر به کدبانوی فوق العاده است و دست‌پخت بسیار خوبی دارد؛ آتریسا و ماهور بیشتر وقتها که من سر کلام پیش هستن. اینقدر که به ملارجان وابسته شدن گاهی که سر کار نیستم همسر باید این دو تا و روحک رو ببره پیش ملارجان تا خوشحال بشن. همیشه وقتی میگی کجا بریم؟ گزینه اول خونه ملارجانه.

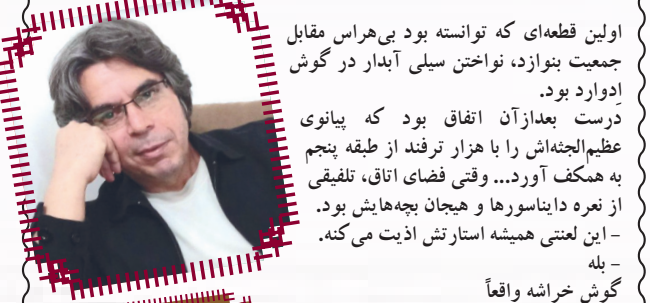
اون روز بر حسب اتفاق فسجیون درست کرده بود؛ غذایی که همسر زیاد دوست نداره اما من عاشقمم. بچه‌ها تابه‌حال خوردن فسجیون رو تجربه نکرده بودن. با کمک ملارجان میز غذا رو چیدم و همسر و بچه هام رو صدا زدم: نفس! آتریسا! ماهورا! بایین ناهار. همسر بهمحض دیدن فسجیون گفت: ماما! شما که میدونی من فسجیون دوست ندارم، بعد رو به من کرد و گفت: به کم پلو ساده برام بکش. ملارجان گفت: میدونستم! اما برای عروس گلم و نوهام درست کردم. با لیخند گفتیم: ممنون ملارجان... واقعا هم عالی شده. برای بچه‌ها غذا رو کشیدم و گفتیم: بخورین! خیلی خوشمزه ست. بچه‌ها بعد غذا نیستن مخصوصا که دست‌پخت ملارجان رو خیلی دوست دارن اما با دیدن رفتار پدرشون دست به بشقاب فسجیون نمی‌زدن. درگوشی به همسر گفتم: کارت درست نبود، نباید این حرف رو می‌زدی که حالا بچه‌هاست هم نخورن. خب ملارجان زحمت کشیده و ناراحت میشه ببینه که شما نخورین. همسر حرفم رو قبول کرد و یکنفره با ولع به قاشق پر فسجیون رو تو دهنش گذاشت و خورد و گفت: به به! ملارجان چه کردی؟! فکر نمی‌کردم که اینقدر خوشمزه شده باشه؛ یعنی با همیشه طعمش فرق داره؛ شده دقیقا اون چیزی که من می‌خواستم.

ملارجان لیخندی زد و گفت: میدونستم که خوشست میاد بالاخره. به غذا خوردن ماهور و آتریسا توجه کردم اونا هم طعم فسجیون رو چشیدن. گفتیم: کوچولوهای مامان! چطوره غذای ملارجان؟ هر دو گفتن: خیلی خوبه مامان!
ملارجان چشمانش از شادی برق زد و با عشق بلند شد که ته دیگه پلو رو بپاره و گفت: نوش جونتون نوههای گلم!
همسر بعد از تمام شدن غذا؛ میزرو جمع کرد. آتریسا و ماهور هم بهش کمک می‌کردن. مشغول شستن ظرف‌ها شد و همسر اومد که اونا رو آب بکشه.
- عزیزم! بیا اینور که کمکم کنیم
- اینخواد زحمت بکشی، خودم می‌شورم
- نین چه حرفیه، تهایی خسته میشی خانومم!
- نفس! خیلی خوشم اومد از کارت
- کدوم کار؟



صغورا

خوردن فسجیون رو میگم - آهان، خب خواستم اون دو تا فسقلی هم بخورن که مامانم ناراحت شه به وقت.
- خوب کردی
- ولی خدایی خوشمزه بودا
- مگه میشه غذایی که ملارجان میپزه بد باشه؟!
- نه خدا مامانم رو حفظ کنه
شستن ظرف‌ها که تمام شد به هال رفتم. همسر رو به مادرش کرد و گفت: مامان! واقعا دست‌پختت معرکس. باید قول بدی بزلم از این فسجیونای خوشمزه برامون درست کنی.
ملارجان که نشسته بود روی میز و داشت پیام‌های تلفن همراهش رو چک می‌کرد از بالای عینک نگاهی به همسر انداخت و گفت: ای به چشم، چه خوب شد که نوهام هم دوست داشتن. من به عشق شماها غذا درست می‌کنم پرا همینم خوشمزه میشه.
همسر گفت: بله... عشق، واقعا راز خوشمزه شدن غذاهاتون همین عشقه.
کوچولوهایم که همیشه با دقت به حرفای دیگران گوش میدن گفتن: بابا عشق چیه؟
همسر همیشه‌طور که دستاش رو با حوله خشک می‌کرد؛ رفت و روی کاناپه کنار دوفولهایش نشست و گفت: عشق یعنی همون چیزی که دنیا رو زینا می‌کنه، عشق یعنی که من بدون شما دو تا فسقلی نمیتونم زندگی کنم و دوست دارم همیشه بهترین‌ها مال شما باشه. لبلسای قشنگ بپوشین، غذاهای خوب بخورین، اسباب‌بازی‌های دوست‌داشتنی داشته باشین، کتاب قصه‌های خوب بخورین و خیلی چیزای دیگه که شما دوست دارین. عشق یعنی ملارجان همیشه سلامت باشه و مامانتون همیشه لیخند بزنه. لیخندی زدم؛ از توصیف همسر در مورد عشق لذت بردم.
که آتریسا گفت: بابا عشق یعنی که من و ماهور بچه‌های خوبی باشیم، نقاشی‌های قشنگ بکشیم، داستان‌های قشنگ بنویسیم و وقتی مدرسه رفتیم خوب درس بخوریم و دکتر بشیم که شما و مامان خوشحال باشین.
همسر با شنیدن حرفای فرشته کوچولوی مو فرفری‌اش؛ اشک تو چشمانش حلقه زد و دستش رو سر هوشون کشید و گفت: آره بابا جون، عشق یعنی تو و ماهور.



سجیل پرند

اولین قطعه‌ای که توانسته بود بی‌هراس مقابل جمعیت بنوازد، نواختن سیلی آبدار در گوش ادوارد بود.
درست بعد از آن اتفاق بود که پیانوی عظیم‌الجنه‌اش را با هزار ترفند از طبقه پنجم به همکف آورد... وقتی فضای اتاق، تلفیقی از نمره دانیسوراها و هیجان بچه‌هاش بود. - این لعنتی همیشه اسارتش اذیت می‌کنه. - بله
گوش خراشه واقعا کامیونتون باید اسقاط بشه... همیشه یک جاش میلنگه.
فکر خوبی می‌تواند باشد!
به‌محض روشن شدن کامیون از آقای هنری درخواست می‌کنم پیانو را تا نزدیک آبنبار فلورا برایم حمل کنه.
- کمکی از من برمیاد؟!
- نه خانم فرانکی این به کار مردونه‌ست حتی ادوارد هم کاری ازش ساخته نیست.
- مینوتم براتون مکانیک بیارم... هزینه‌ش هم با من. ببینید!
همسر دوستم مکانیک ارشد کمپانی فورڈ.
- خوب!؟
- خوب... همین دیگه!
- بدم نیاید
اجازه بده به بار دیگه امتحان کنم.
بیست‌ویج بار دیگر صدای گوش‌خراش اسارت کامیون، گوش‌های پارکینگ را می‌خراشد.
- فهمیدم!
خودشه... باتری... آره... خود خودشه!
من احق جطور منوجه نندم باتری نیمه جون شده خب معلومه! بس که این دانیسوراها نوی سرم رژه میرن.
آقای هنری اهرم را رها می‌کند و پیانو دوستی خودش را به لبه یک تخته سنگ می‌چسباند.
ناگهان زنگ گوشی ادوارد به صدا درمی‌آید و بتهوون نفس‌زنان خودش را از حفره‌های حلزونی شکل به‌سختی بیرون می‌کشد و به پیانو نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود.
دیگر صدای گوش‌خراش دانیسوراها و اسارت زندهای مدام کامیون آزاردهنده نیست.
گسیوان امیلی فرانکی در آوای آبنبار رهای رهاست...



شور انگیز فیروزی

امروز داشتم زندگی‌ام را مرور می‌کردم؛ چه چیزهایی می‌خواستم و چه چیزهایی را زندگی به من بخشیده. در مرور روزها و سال‌های گذشته یکجایی لیخند به لبم نشست و یکجایی غمناک در خودم نشستم. زندگی فراز و نشیب‌هایی دارد که نمی‌توان از آن گریخت. در افکارم غرق بودم که تلفنم زنگ خورد. پسرم بود و گفت: مامان! حاضر شو دارم میام دنبالت؛ دوست دارم امشب پیش ما باشین. بلند شدم و حاضر شدم و ته دلم خوشحال شدم که بچه‌ها به فکرم هستند. سوار ماشین پسرم شدم؛ قرار بود شام را بیرون بخوریم. به باغ کوچکی رفتم و زیر یک آلابیق نشستیم. دقایقی گذشت و پسرم با یک کیک وارد شد و گفت: مامان جان! تولدت مبارک. سورپرایز بزرگی بود اصلا فکرش را نمی‌کردم چون هنوز چند روز به تولدم مانده بود. نکاسی به یک انداختم؛ شمع‌های پنجاه‌پنجاه‌سالگی جلوی چشمانم رقصیدند. یک‌لحظه مکث کردم و با خودم گفتم: وای خدای من! چه زود گذشت... لیخند زدم و شمع‌ها را فوت کردم و با پنجاه‌پنجاه‌سالگی‌ام خداحافظی کردم و با عشق وارد پنجاه‌وش‌سالگی شدم و وجود پسرم را معجزه بزرگ خدا دیدم که گران‌بهارترین سرمایه زندگی‌ام هست و تمام خستگی راه را از تنم بیرون می‌کند و امید روزهای آینده را در دلم زنده نگه می‌دارد.

منتظر داستان و اشعار شما هستیم
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید.
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.
toloudaily@gmail.com
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی-هنری: صغورا کاظمی

شاخه گلی از باغ شاهنامه

جمشید نغمای کارزونی

حدود هزار سال است که فردوسی بزرگ این جهان را بدرود گفته است ولی در این هزاره پس از مرگ وی رخ دادهای بسیاری بر مردم ایران گذشته است اما ورزش نسیم شاهنامه به گونه‌ای در تمام محافل وزیده است به طوری که می‌توان گفت فردوسی بزرگ در این هزار سال زنده و جاوید در کنار ما تاریخ را پیچیده است، به آثار و نوشته‌هایی که این هزار سال گذشته، از نظم و نثر در زبان فارسی پدید آمده است بنگرید، بر کدامیک از آنهاست که سایه‌ای از شاهنامه نیفتاده باشد، روح ایران کهن‌سال از راه شاهنامه همواره بر این سرزمین در رفت‌وآمد بوده است، با داشتن کتاب گرانسنگ استاد طوس دیگر دنیای بسیار دور و کهن ایران برای ما ناشناخته و تیره نیست، لذا در جهان کتابی را نمی‌توان یافت که همه سرگذشت یک ملت و یک کشور این چنین با آن گره‌خورده باشد این گونه که ایران با شاهنامه گره‌خورده است، دنیای حکیم توس آن‌چنان گسترده، نورانی، اخلاقی و انسانی است که در سراسر این کتاب حتی یک نمونه از توهین یا ناسزا به شخصیت انسانی و خلاف رسم جوانمردی از سوی ایرانیان دیده نمی‌شود، تنها رویارویی مرادنه در میدان جنگ است، جنگی که تنها دفاع است در برابر تجاوز و ستهم...

هما نخستین فرمانروای زن در ایران باستان نخستین زنی که در سندهای ملی ایرانیان به تخت پادشاهی نشست همای بود، حکیم فردوسی بزرگ لقب وی را چهرزاد گفته است، در نوشتارهای مورخان باستان نیز از او یاد شده است، در تاریخ ونیز شاهنامه وی را زنی هوشمند، کاردارن، شجاع، دادگر و آشنا به کشاورزی یاد کرده‌اند، این رخ داد نمایانگر نگرش ایرانیان به توانمندی و جایگاه زن و نیز برابری انسان جدا از نگاه به جنسیت آن بوده است، سرگذشت زندگی و نیز پادشاهی این شیرزن ایرانی در بخش ۳۳ و ۳۴ بندش از کتاب مقدس اوستا به‌روشنی آمده است، همچنین گزارش پادشاهی و نبردهای همای

آنگاه همای یارویاوران خویش و بزرگان کشورسوران لشکر و موبدان را فراخواند و چنین گفت:
همای آن زمان گفت با موبدان که‌ای نامور با گهریخردان به سی‌و‌دو سال آنچه کردم به رنج سپردم به او تخت شاهی و گنج شما شادباشید و فرمان برید ای رای او یک نفس مشمرید آنان تیریرخاسته و پیش آمدند و شاه جوان را گرمی داشته و یکی یکی به او شادباش گفته و به پای وی گوهرها افشاندند:
به شادی خروشی بر آمد ز کخاخ که نورسته دیدند فرخنده شاخ



بکردند چندان زگوهرنثار که شد ناپدید اندر آن شهریار و به این ترتیب همای چهرزاد نخستین فرمانروای زن ایران پس از سی‌و‌دو سال در پهنه سیاست کشورداری توانمندی و درخوری کم ماندی نشان داده بود و حتی از پدر خویش فراتر رفته بود، این بار گران را بر دوش فرزندش سپرد و از دوران پادشاهیش یادگاری‌های غرورآفرینی برجای گذاشت.
(به مناسبت تجلیل از مقام زنان ایران زمین)

با یونانیان در کتاب‌های تاریخ مانند آثار طبری، دیوبری، ثعالبی، تاریخ بلعی، به تفسیر آمده است که او را چهرزاد نیز گفته‌اند، همای بر پایه گفته‌های گروهی از مورخین و نیز استاد سخن حکیم توس ۳۲ سال پادشاهی کرد و آنچه فردوسی بزرگ درباره او آورده به گفتاری که از تاریخ بلعی آورده شده نزدیک‌تر است، این گونه که بهمن شاه همای را به همسری پذیرفت و به هنگام مرگ ارتش داران، سیاستمداران، بزرگان و نیک‌اختران را گرد آورد و همسر خویش را به نیابت سلطنت شاه یار برگزید و به فرزند وی خواه پسر یا دختر تاج‌وتخت بخشید:
چو از درد شاه اندر آمد زبای فرمود تا پیش او شد همای بزرگان و نیک‌اختران را بخواند به تخت گران‌مایگان برنشاند چنین گفت که این پاک‌تن چهرزاد زگینی فراوان بوده ست شاد سپردم من آن تاج‌وتخت بلند همان گنج و آن لشکر ارجمند ولیعهد من آن بود در جهان همان گنج که او زاید اندر جهان اگر دختری زایدش گر پسر ورا باشد این تخت و تاج و کمر همای پس از مرگ شوهرش تاج بر سر نهاد و بر اریکه قدرت تکیه داد و از خداوند درخواست نمود که او را همواره در داوری و دادگری یاری گرداند تا با درستکاری دل درویش و توانگر را خوشود سازد، همای به‌خوبی از شهوری‌های این کار بزرگ و پرستوئیت برآمد و چنان علاقه‌مند به کار خویش گردید که دل کندن از آن برایش دشوار شد و از همین روی چون شاه یار فرزندی که در شکم داشت بود و به خاطر اینکه روزگار فرمانروایی‌اش پایان نپذیرد، بر آن شد تا فرزند را از دربار ایران درونگه دارد به همین خاطر نوزاد را جامه‌ای پرپها پوشاند و گوهری گران‌بها بر بازوی او بست تا او را نشان کند و با مقداری جواهرات در صندوقی قیراندود گذاشت و در رودخانه فرات رها ساخت:
چو هنگامه زادن آمد فراز ز مهر و زلشکر همی داشت راز همی تخت شاهی پسند آمدش جهان داشتن سوندمند آمدش نهانی پسرش داد و با کس نگفت همی داشت آن نیکو در نهفت گازی که تازگی فرزند دلیند خود را از دست‌دادن بود این صندوق را در کنار فرات از آب گرفت و کودکی را که در آن یافته بود با خوشحالی بسیار به همسر خویش سپرد و او را داده خداوندی پنداشت، نام این کودک را داراب نهادند و در پرورش او همه گونه دلسوزی و کوشش

آگهی ثبتی
آگهی تغییرات شرکت تولید کشت و دام سی شیراز شرکت تعاونی به شماره ثبت ۱۴۳۹ و شناسه ملی ۱۰۵۳۰۱۳۹۸۸۴ به استناد صورتجلسه مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده مورخ ۱۳۹۸/۰۵/۰۷ و نامه شماره ۹۸/۸۶۶۰۸ مورخ ۹۸/۰۵/۱۳ صادره از اداره تعاون شهرستان شیراز تصمیبات ذیل اتخاذ شد:
- سمت اعضای هیات مدیره به قرار ذیل انتخاب شدند: آقای عبدالعزیز خانی به سمت رئیس هیات مدیره و خانم شیرین بهاریان به سمت نائب رئیس و خانم کیمیا خانی به سمت منشی هیات مدیره انتخاب شدند - خانم شیرین بهاریان با کد ملی ۱۸۱۹۵۰۲۹۰ با حفظ سمت بعنوان مدیرعامل برای مدت سه سال انتخاب گردید - دارندگان حق امضا: کلیه قراردادهای و اسناد رسمی و تعهد آور بانکی از قبیل: چک، سفته، ببرات و اوراق بهادار یا امضاء خانم شیرین بهاریان (مدیر عامل) و نائب رئیس هیات مدیره (با توافق آقای عبدالعزیز خانی (رئیس هیات مدیره) و مهر شرکت دارای اعتبار است و اوراق عادی و نامه ها باامضاء خانم شیرین بهاریان (مدیر عامل و نائب رئیس هیات مدیره) و مهر شرکت معتبر خواهد بود. ۳۱۳۶۸ شناسه آگهی: ۵۷۰۰۵۱
اداره کل ثبت اسناد و املاک استان فارس
اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری شیراز

آگهی ثبتی
آگهی تغییرات شرکت تولید کشت و دام سی شیراز شرکت تعاونی به شماره ثبت ۱۴۳۹ و شناسه ملی ۱۰۵۳۰۱۳۹۸۸۴ به استناد صورتجلسه هیئت مدیره مورخ ۱۳۹۸/۰۵/۰۷ و نامه شماره ۹۸/۸۶۶۰۸ مورخ ۹۸/۰۵/۱۳ صادره از اداره تعاون شهرستان شیراز تصمیبات ذیل اتخاذ شد:
- سمت اعضای هیات مدیره به قرار ذیل انتخاب شدند: آقای عبدالعزیز خانی به سمت رئیس هیات مدیره و خانم شیرین بهاریان به سمت نائب رئیس و خانم کیمیا خانی به سمت منشی هیات مدیره انتخاب شدند - خانم شیرین بهاریان با کد ملی ۱۸۱۹۵۰۲۹۰ با حفظ سمت بعنوان مدیرعامل برای مدت سه سال انتخاب گردید - دارندگان حق امضا: کلیه قراردادهای و اسناد رسمی و تعهد آور بانکی از قبیل: چک، سفته، ببرات و اوراق بهادار یا امضاء خانم شیرین بهاریان (مدیر عامل) و نائب رئیس هیات مدیره (با توافق آقای عبدالعزیز خانی (رئیس هیات مدیره) و مهر شرکت دارای اعتبار است و اوراق عادی و نامه ها باامضاء خانم شیرین بهاریان (مدیر عامل و نائب رئیس هیات مدیره) و مهر شرکت معتبر خواهد بود. ۳۱۳۶۸ شناسه آگهی: ۵۷۰۰۵۱
اداره کل ثبت اسناد و املاک استان فارس
اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری شیراز

آگهی ثبتی
آگهی تغییرات موسسه ناینیان و کم ناینیان شهرستان کازرون موسسه غیر تجاری به شماره ثبت ۱۶ و شناسه ملی ۱۰۵۳۰۰۶۹۲۱ به استناد صورتجلسه هیئت مدیره مورخ ۱۳۹۷/۰۳/۰۱ و تاییدیه شماره ۲۲/۶/۹/۲۱۸۱ مورخ ۹۷/۰۳/۰۸ از اداره بهزیستی شهرستان کازرون تصمیبات ذیل اتخاذ شد:
۱ - محمد نصیری به شماره ملی ۳۲۷۱۹۹۵۵۲۵ به عنوان رئیس هیئت مدیره ۲ - آقای عباس قرانی به شماره ملی ۲۳۶۰۱۶۹۶۷۱ به عنوان نائب رئیس هیئت مدیره ۳ - آقای اکبر مهبودی کیا به شماره ملی ۲۲۹۱۲۶۷۹۰۶ به عنوان خزانه دار ۴ - محمدمهدی محمدی به شماره ملی ۲۳۷۰۴۳۰۳۱۱ به عنوان مدیرعامل (خارج از اعضای هیئت مدیره) ب: حق امضا: کلیه اوراق و اسناد بهادار و تعهد آور موسسه از قبیل چک، سفته، ببرات، قراردادهای و عقود اسلامی یا امضای محمد نصیری یا امضای محمدمهدی محمدی و امضا اکبر مهبودی کیا با مهر موسسه معتبر میباشد و سایر اوراق عادی و اداری یا امضاء محمدمهدی محمدی (مدیرعامل) و در غیاب ایشان محمد نصیری (رئیس هیئت مدیره) همراه با مهر موسسه معتبر می باشد. ۳۱۳۶۹ شناسه آگهی: ۵۶۹۹۳۹
اداره کل ثبت اسناد و املاک استان فارس
اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری کازرون

آگهی ثبتی
آگهی تغییرات موسسه ناینیان و کم ناینیان شهرستان کازرون موسسه غیر تجاری به شماره ثبت ۱۶ و شناسه ملی ۱۰۵۳۰۰۶۹۲۱ به استناد صورتجلسه مجمع عمومی عادی سالیانه مورخ ۱۳۹۷/۰۳/۰۱ و تاییدیه شماره ۲۲/۶/۹/۲۱۸۱ مورخ ۹۷/۰۳/۰۸ از اداره بهزیستی شهرستان کازرون تصمیبات ذیل اتخاذ شد:
- اعضای هیات مدیره عبارتند از: آقای محمد نصیری - و آقای عباس قرانی - و آقای اکبر مهبودی کیا - اعضای اصلی هیئت مدیره و خانم زینب جاویدی قراچه و آقای محمدجواد پیردهقان بعنوان اعضای علی البدل هیئت مدیره برای مدت سه سال انتخاب شدند و آقای کاظم مرادی بعنوان بازرس اصلی و آقای محمود مقدسی نژاد بعنوان بازرس علی البدل برای مدت سه سال مالی انتخاب شدند. ۳۱۳۷۰ شناسه آگهی: ۵۶۹۹۴۱
اداره کل ثبت اسناد و املاک استان فارس
اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری کازرون